

صلیب شکسته در تخت جمشید

(به روایت شاهنامه)

دکتر عزیزالله جوینی

بر گرد زُخش بر، نقطی چند ز بُسد
و اندر دُم او سبز جُللیلی ز زمرد
(دیوان ص ۱۲۹)
که در پاورقی دیوان چاپ دکتر محمد دبیرسیاقی
به گونه‌های: علیلی، حلیلی، حلیتی و خلیلی نیز ضبط
شده است.

شادروان استاد مینوی طهرانی نیز همان معنی را در
شرح این واژه در رستم و سهراب خود آورده و آنگاه
پس از وی شارحان دیگر از آن پیروی کرده‌اند.
لیکن واژه «جلیل» که پنج بار در شاهنامه آمده، به
هیچ روی در متن این کتاب نمی‌تواند به معنی جُل و
برده کجاوه باشد، به این چند مورد اشاره می‌کنیم:
الف - یکی در آنجایی است که کیکاووس از شاه یمن
(حمیر) می‌خواهد که دخترش سودابه را به وی بدهد.
شاه یمن از روی ناخشنودی به آن کار تن در می‌دهد،
سپس در یک میهمانی که ترتیب می‌دهد، ناگهان
کاووس شاه و همراهان را دستگیر می‌کند و به زندان
می‌فرستد.

پس از آن، یک عماری (بنابر دست‌نوشته
فلورانس) و یا «دو عماری» بنابر چاپ مسکو (ج ۲ ص
۱۳۷ ب ۱۶۵) می‌فرستد تا سودابه را برگردانند، گوید:
برفتند پوشیده رویان و نیل

عماری یکی در میانه جُللیلی
که در چاپ دکتر خالقی (ج ۲ ص ۷۹ ب ۱۶۶) مانند
چاپ مسکو نیز:

برفتند پوشیده رویان دو خیل
عماری یکی در میانه جُللیلی
و در پاورقی (ش ۹): مصراع دوم میانش، میان با، میان
آمده که در هر صورت نمی‌تواند «جلیل» به معنی برده
یا جُل باشد؛ زیرا عماری که مانند اتاق کوچکی از
چوب بوده وقتی به وی لفظ عماری اطلاق می‌گردد که
برده‌ای بر سر تاسر آن کشیده باشند، پس «جلیل» در
مصراع دوم باید چیزی به جز برده کجاوه باشد و «نیل»

در میان ایرانیان باستان، آیین‌ها و نشانه‌هایی از
آداب و رسوم و فرهنگ وجود داشته که برخی از آن‌ها
هم اکنون رایج و بعضی از آن‌ها دگرگون شده و به کلی
از یاد رفته است. یکی از این آئین‌ها و نمادها که در
قرون گذشته معمول و متداول بوده و در روزگار ما به
کلی از میان رفته است. واژه «جلیل» (بضم حرف
نخست و کسر لام) می‌باشد که در فرهنگ برهان قاطع
آن را مصغر جل دانسته و گفته است، به معنی پرده و
چادر و کجاوه‌پوش باشد و جل اسب را نیز گویند.
سپس یک بیت از مسط نخستین منوچهری دامغانی، در
پاورقی آن، در وصف سیب بدین گونه آورده شده
است:

هم یعنی به رسم هدیه.

ب - باز برعکس نخست، این بار شاه هاماوران گرفتار می‌گردد و کیکاوش فرمان می‌دهد تا سوادابه را بر کجاوهای زرین بنشانند و نزد وی ببرند:

نیاراست کتاوستن خورشیدفر

بدیبای رومی یکی مهد رز

ز پیروزه پیکر ز یاقوت گاه

گهر بافته بر جلیل سیاه

یکی اسب رهوار زیراندرش

لگامی به زر آژده بر سرش

(مسکو ج ۲ ص ۱۲۵)

که بی‌گمان «جلیل» معنی پرده در این بیت نمی‌دهد. ج - دیگر در آنجایی آمده که سهراب پس از شکست هُجیر پهلوان ایرانی و آمدن لشکر ایران به نزدیکی دژ سپید، بر سر یک بلندی می‌رود و از هُجیر در آنجا نشانی‌های پهلوانان را می‌پرسد که شاید پدرش رستم را بشناسد، پس در چاپ مسکو (ج ۲ ص ۲۱۵ ب ۵۸۲ و ۳) بدین‌گونه آمده:

نشسته سپهدار بر تخت عاج

نهاده بر آن عاج کرسی ساج

ز هودج فرو هشته دیبا جلیل

غلام ایستاده، رده خیل خیل

و در پاورقی آن از دست‌نوشتهٔ لنین‌گارد و دو فرهنگستان «ز پرده» به جای «زهودج» آمده است. پس باز هم می‌بینیم که «جلیل» را در این بیت نمی‌شود «پرده» معنی کرد؛ زیرا می‌گوید: جلیلی از دیبا بر معماری آویخته بودند.

د - چهارم در داستان هفت‌خوان اسفندیار است که وی به رونین دژ می‌رود و با تمهید دژ را می‌گشاید و خواهرانش هُمای و به‌آفرید را از بند ارجاسب تورانی می‌رهاند:

عماری بسیجید و دیبا جلیل

کنیزک ببردند چینی دو خیل



به رخ چون بهار و به بالا چو سرو

میان‌ها چو غرو و به رفتن تذرو

ابا خواهران، یل اسفندیار

برفتند بت روی صد نامدار

(مسکوج ۶ ص ۲۱۲)

در اینجا نیز نشان می‌دهد که جلیل دیبا با پرده عماری فرق دارد و چیز دیگری است که نمی‌شود پرده و جل باشد.

ه- همچنین در جایی که خسرو پرویز از ایران به روم می‌رود و قیصر دخترش را به وی می‌دهد و سپس دختر را با چهار عماری زرین به ایران می‌فرستد، مانند:

عماری بیاراست زرین چهار

جلیلش پراز گوهر شاهوار

چهل مهد دیگر بُد از آبنوس

ز گوهر در فشان چو چشم خروس

از آن پس پرستنده ماهروی

ز ایوان برفتند با رنگ و بوی

(مسکوج ۹ ص ۹۹)

در این چند موردی که گفته شد ترجمه عربی بنداری (ج ۲ ص ۲۱۱) فقط این بیت آخر را معنی‌ای دقیق کرده، نه بقیه را، مانند:

و أخرجوا أربع عماریات معموله من الذهب، علی کُلِّ واحدة منها صلیب مُرصع بالجواهر، اما معنی این عبارت: چهار عماری که پوشش آن‌ها زرین بود به راه انداختند و بر هر یک از آن‌ها نیز صلیبی مرصع به جواهر نصب شده بود.

پس «جلیل» در ابیاتی که گفته شد همان صلیب تازی است که معرب چلیپا می‌باشد و آن چوبی است چهار گوشه (چهار پَره) و مانند چوبه دار که به اعتقاد عیسویان حضرت مسیح را بر آن به دار کشیده‌اند و در شاهنامه هر دو صورت آن به کار رفته است.

که قاعدتاً صلیب شکسته در تخت جمشید که فرانسویان آن را گامه می‌گویند Gammée در میان ملل

آریایی سابقه داشته است و در تخت جمشید هم تصویر آن نقش شده است.

(لغت‌نامه دهخدا - صلیب)

در پایان می‌افزایم: هر گاه می‌خواستند زنان و دختران درباری را به جایی ببرند، آنان را در عماری‌ای می‌نشاندند و پارچه‌ای دیبا مربع یا مستطیل-که روی آن از جواهر و سنگ‌های گران‌قیمت به شکل صلیب سنگ‌دوزی می‌کردند و بر دو پهلو عماری می‌چسبانیدند تا معلوم گردد که در میان آن، زنان درباری جای دارند نه کسی دیگر از مردم عادی و رعیت.

پس این نقش صلیب شکسته که در شاهنامه پنج‌بار تکرار گردیده، آغاز کاربرد آن واژه از پادشاهی کیکاووس است که تا دوران سلطنت خسرو پرویز ادامه داشته و با تولد حضرت مسیح که در زمان اسکندر رومی اتفاق افتاده فاصله‌ای چند هزارساله دارد و این نقش از آن ایرانیان و از نشانه آنان نه ملت دیگر بوده و شکل آن هم در تخت جمشید محفوظ مانده است.

(لغت‌نامه دهخدا)

لازم به ذکر است که در آلمان در زمان حکومت نازی‌ها این نقش یعنی صلیب شکسته به عنوان علامت رسمی پذیرفته شده بود.